

کتاب نهم

من دیگرما

...

کلاس آقای تربیت و درس شیرین کرامت

تربیت کریمانه فرزندان و روش های آن

فرزند ما از ما جدا نیست؛ او خود ما است
اما در اندازه ای کوچک تر

...



سرشناسه: عتاسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵
 عنوان و نام پدیدآور: کلاس آقای تربیت و درس شیرین کرامت: تربیت کریمانه فرزندان و روش های آن/
 نویسنده محسن عتاسی ولدی.
 مشخصات نشر: قم: آیین فطرت، ۱۴۰۰. مشخصات ظاهری: ۲۲۰ ص.؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
 فروصت: من دیگر ما: فرزند ما از ما جدا نیست، او خود ماست، اما در اندازه ای کوچکتر؛ کتاب نهم.
 شابک: دوره: ۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸؛ شابک: ۳-۷۰-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 عنوان دیگر: تربیت کریمانه فرزندان و روش های آن.
 موضوع: تربیت خانوادگی -- جنبه های مذهبی -- اسلام
 موضوع: Domestic education -- Religious aspects -- Islam*
 موضوع: والدین و کودک -- جنبه های مذهبی -- اسلام
 موضوع: Parent and child -- Religious aspects -- Islam
 رده بندی کنگره: BP۲۵۳/۴
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۴۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۸۵۰۲۹۲۱



همه‌انگهی پخش: ۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱
 لیوگرافی، چاپ و صحافی: عمران
 نوبت چاپ: ششم / تابستان ۱۴۰۳
 شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
 قیمت: ۱۱۰۰۰۰ تومان
 با ورود به سایت زیر و خرید اینترنتی یا
 ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،
 کتاب را درب منزل تحویل بگیرید.
 ■ www.ketabefetrat.com ■
 سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰

کلیه حقوق محفوظ است.

www.ketab.ir

...

عاشق‌هایی که تقدیرشان تحمل داغ معشوق
سنگین‌ترین ریاضت عالم در پیشانی تقدیرشان نوشته شده.
اهل زمین و آسمان می‌دانند مادرشان
تنها یک عاشق نبود، مفسر عشق بود
و تقدیرش نه فقط ماندن، که تماشای رفتن معشوق بود.
فدا شدن شما در راه حسین (ع)
جای کشته شدن مادر عاشقتان را نگرفت
اما شاید مرهمی بر زخم ماندن او شد.
خوشا به حالتان که با یک تیر دو نشان زدید
هم دستی به دل یک عاشق کشیدید
و هم فدای راه معشوق شدید.

تقدیم به | فرزندان زینب کبری (ع) قهرمان کربلا

فهرست منِ دیگر/کتاب نهم

- ۱۱ مقّمه
- ۲۱ درآمد

بخش اول

چشم‌هایی که عکاس می‌شوند

- ۲۷ جایگاه گزاره‌های تصویری در تربیت
- ۳۳ حرف زدن درباره کرامت و کریمانه رفتار کردن

- ۳۷ فصل اول باران شویم روی بدی‌های دیگران!

- ۴۱ امام سجّاد علیه السلام و فامیل بدزبان
- ۴۳ امام سجّاد علیه السلام و بخشش بردگان و کنیزان
- ۴۸ امام حسن علیه السلام و آزاد کردن غلام لج‌باز
- ۴۹ رسول خدا صلی الله علیه و آله و دشمن خویش
- ۵۰ حکایت حال ما

- ۶۹ فصل دوم ما بر مقدار حق، چه به سود و چه بر زیان!

- ۷۹ شیوه برخورد با انسان حق‌پذیر و نقش آن در تربیت
- ۸۱ حق‌پذیری در اوج خشم

- ۸۹ فصل سوم خدمت به خلق، راه رسیدن به آسمان!

- ۹۱ نسبت زندگی ما با نیازمندان
- ۹۲ والدین بی‌درد، فرزندان بی‌خیال

- ۹۹ والدین دردمند، فرزندان دل سوز
- ۱۰۰ کمک به نیازمندان و شکوفایی فطرت فرزندان
- ۱۰۳ آفات کمک کردن
- ۱۰۳ الف) منت، اذیت و ریا
- ۱۰۴ ب) افراط و تفریط
- ۱۰۵ ج) بی‌اعتنایی به نزدیکان

• ۱۰۷ فصل چهارم راز کمال تو، مُدارا بُود، بدان!

- ۱۱۲ عدم مُدارا و گناهان دیگر
- ۱۱۳ مردم‌آزاری
- ۱۱۳ غیبت
- ۱۱۶ تحقیر
- ۱۱۷ خشم و بداخلاقی
- ۱۱۸ مَهور خواهی و تکبر
- ۱۲۰ لجبازی
- ۱۲۴ مُطاردن و تری از اخلاق کریمانه

بخش دوم

رفتارهایی که سنگ یا الماس می‌شوند

• ۱۳۳ فصل اول روشن کنیم خوان گرم را به هریان!

- ۱۳۵ الف) صدا زدن
- ۱۳۸ ب) سلام کردن
- ۱۴۴ ج) درخواست کردن و پاسخ به درخواست
- ۱۵۳ نحوه برخورد با درخواست‌های نابه‌جا
- ۱۵۷ د) حرف زشت زدن
- ۱۶۰ هـ) مسخره کردن
- ۱۶۴ و) سرزنش کردن

• ۱۷۱ فصل دوم در باغ کار خویش، نهال گرم نشان!

- ۱۷۳ الف) توجه به کارها و حرف‌ها
- ۱۸۱ ب) اجازه گرفتن
- ۱۸۸ ج) مشورت
- ۱۹۰ چرا مشورت نمی‌کنیم؟

- ۱۹۰ یک. عدم توجه به ضرورت مشورت کردن
- ۱۹۳ دو. بی اعتمادی افراطی به فرزندان
- ۱۹۷ سه. ایجاد توقع و عادت
- ۲۰۰ چهار. زمینه سازی دخالت در امور نامربوط
- ۲۰۰ مهارت های مشورت کردن
- ۲۰۱ یک. فکر کردن و سنجیده نظر دادن
- ۲۰۱ دو. شنیدن نظر دیگران
- ۲۰۱ سه. در نظر گرفتن خواسته و نظر دیگران
- ۲۰۲ چهار. آموزش محدوده مشورت
- ۲۰۳ پنج. آموزش بزرگواری در هنگام عملی نشدن مشورت
- ۲۰۳ شش. احترام به مدیریت واحد
- ۲۰۳ درباره چه چیزهایی مشورت کنیم؟

- ۲۰۹ آنچه خواندید
- ۲۱۵ آنچه در کتاب بعدی می خوانید
- ۲۱۷ حرف آخر
- ۲۱۹ منابع

صدای پای آقای تربیت آمد. چند لحظه بعد آقای تربیت وارد کلاس شد. مبصر گفت: «برپا!». پدر و مادرها از جا بلند شدند. آقای تربیت بالبخند ملایم به شکی اش، سلامی داد و از همه خواست که بنشینند. مبصر هم گفت: «برجا!». همه نشستند.

آقای تربیت روی صندلی نشست و با گفتن بسم اللهی حرف هایش را شروع کرد. پدر و مادرها سراپا گوش بودند. بعضی از آنها گاهی با هم پیچ می کردند. آقای تربیت که با ته خود کارش به روی میز می زد، آنها هم ساکت می شدند.

وقتی حرف های آقای تربیت شروع شد، میان او و پدر و مادرها گفتگویی شکل گرفت. گفتگو که تمام شد، آقای تربیت متکلم وحده شد. حرف های او تازه گل انداخته بود که ناگهان در کلاس همه مهملای به پا شد. کلاس از دست آقای تربیت خارج شده بود. دیگر هر چه با ته خود کارش روی میز می زد، خبری از ساکت شدن نبود.

آقای تربیت بلند شد. صدایش را نه از روی عصبانیت، برای این که به همه برسد، کمی بلند کرد؛ ولی باز هم إفاقه نکرد. آقای تربیت

هم دست به سینه ایستاد و فقط تماشا کرد. شاید امید داشت نگاه مظلومانه‌اش والدین را ساکت کند؛ ولی فایده‌ای نداشت.

باید کمی به عقب برگردیم و حرف‌های آقای تربیت را وقتی که همه ساکت بودند، مرور کنیم. شاید دلیل این همه‌مه را بفهمیم. ما تصمیم می‌گیریم حرف‌ها را مرور کنیم که آقای تربیت موقتاً کلاس را ترک می‌کند. او کلاس را به مبصر می‌سپارد و بیرون می‌رود. همین که آقای تربیت پایش را از کلاس بیرون می‌گذارد، همه‌مه بیشتر می‌شود.

اگر چه سخت است؛ ولی بیایید در میان این همه‌مه، حرف‌های آقای تربیت را مرور کنیم. شاید ما هم به جمع معترضان، اضافه شدیم، شاید هم حق را به آقای تربیت دادیم.

آقای تربیت وقتی به صندلی نشست و بسم الله‌ش را گفت، از احوال والدین پرسید. آنها هم خیلی بی‌تعارف، خبر از حال ناخوش خویش دادند.

آقای تربیت از دلیل حال ناخوش آنها سؤال کرد. مردی بلند قامت با ابروانی پُر پشت و ریش‌هایی بلند، تسبیح به دست بلند شد و گفت: مگه بچه‌ها برامون حال خوش می‌دارن؟!

آقای تربیت که همیشه مدافع بچه‌هاست، گفت: بچه‌ها با شما چه کار دارن؟

زنی انگار منتظر این سؤال بود. او در حالی که رویش را با چادر محکم‌تر می‌گرفت، بلند شد و گفت: بگید چه کار ندارن؟!

کلاس کمی داشت شلوغ می‌شد که ته خودکار آقای تربیت آن را ساکت کرد. آقای تربیت از والدین خواست که یکی یکی بلند شوند و از گلایه‌هایشان حرف بزنند.

مردی که سبیل هایش روی لبش را پوشانده بود و تهریشی هم داشت، با چشم های آبی اش به آقای تربیت چشم دوخت و با صدای زُمختش گفت: خسته شدیم از این همه تنبلی! بچه بزرگ کردیم که بالِمون باشه، بارمون شد. تُمبونش رو هم ما باید بالا بکشیم.

این را گفت و نشست. بعد از او زنی که گره روسری گل گلی اش را محکم می کرد، بلند شد و گفت: هر وقت حرف از بچه ها شد، شما از اونا دفاع کردید؛ ولی واقعاً به بار به ما بگید که با این دروغ گفتنای پی در پی بچه ها باید چی کار کنیم؟ از لوس بازیشون چیزی نگید که خسته شدیم از این همه لوس بازی!

زن نشست و بعد از او مردی بلند شد که اگر چه از موی سرو صورتش پیدا بود که از جوانی خلاصه فکلی کرده؛ اما مدل لباس هایش می گفت که می خواهد خودش را جوان تر نشان دهد. در حالی که دسته های عینک دودی اش را به دستش گرفته بود، با لحن صدایی که پُر از اعتراض بود، گفت: من از بچه های ترسو بدم می آد؛ اما انگار بناست از هر چی بدت می آد، سرت بیاد. من خودم به تیپ و ترکیب اهمّیت می دم؛ ولی هر چیزی حدّی داره. لباسا و شلواری پاره پوره که قشنگی نداره. موهای سیخ کرده، آدم رو جن زده می کنه. هر چی به این بچه ها در این باره ها تذکر می دیم، انگار نه انگار. نرود میخ آهنین در سنگ.

گویا حرف های والدین تمامی نداشت؛ اما آقای تربیت حرف ها را گوش می داد و یادداشت می کرد. زنی که از صدای بغض آلودش پیدا بود که درد به دلش زیاد است، بلند شد و خودش را معرفی کرد.

تحصیل کرده بود و دنیا دیده. از طرز معرفّی اش پیدا بود که انگار می خواهد بگوید حرف هایش نامربوط نیست و با حساب و کتاب حرف می زند. او گفت: من فکر می کنم شما شورش رو در آوردید. دفاع از بچه ها حدّی داره آقای تربیت! من هم اولش مثل شما فکر می کردم؛ اما حالا که دو تا بچه بزرگ کردم، می فهمم حرف دل این پدر و مادرا چیه.

آقای تربیت از والدین خواست که به همین اندازه بسنده کنند و اجازه بدهند او حرف هایش را بزند. آنها هم قبول کردند و آقای تربیت شروع کرد. او در ابتدا از والدین خواست که با دقّت به حرف های او گوش کنند. با این تذکّر حرف هایش را این گونه شروع کرد: بچه ها با این باب تر از آسمون آبی. بچه ها زلالن، زلال تر از آب رود. بچه ها معطرتر از عسل و تر از عطر بهار نارنج. خدا رو شکر که همه بچه داریم. بچه ها ضمانت بهشت شدن خونه هامون هستن. بچه ها مظلومن، مظلوم های بی گناه.

همین که این جمله آخر از زبان آقای تربیت بیرون آمد، بعضی از والدین زمزمه های آرامی را با بغل دستی شان شروع کردند. آقای تربیت این زمزمه ها را با ته خودکارش آرام کرد و ادامه داد: من حرفای شما رو شنیدم. اگه بیشترم می خواستید حرف بزنید، بازم گوش شنوا داشتم. حرفاتون برام تازه نبود؛ اما احترامتون واجب و شنیدن حرفاتون برام لازمه. اصل حرفاتون قبول! بچه نباید دروغ بگه. اصلاً چرا بچه ها باید تنبل باشن؟ بچه تنبل، محبوب هیچ کس نیست. بله، حرفتون درسته. لوس بازی در شأن بچه هایی نیست که از آب و گل در اومدن و دیگه بزرگ شدن.

والدین آرام شده بودند. خیال می‌کردند آقای تربیت عوض شده و او هم به حقایقی که آنها رسیده‌اند، پی برده است. آقای تربیت می‌گفت: منم وقتی نوجوون یا جوونی رو می‌بینم که لباسای پاره پوره رو به اسم مد روز، با افتخار می‌پوشه و با غرور توی شهر راه می‌ره، دلم می‌سوزه. ترس هم توی بچه‌ها چیز خوبی نیست؛ اما ...

آقای تربیت «اما» را که گفت، گوش والدین تیز شد. برخی از والدین هم نیم خیز شدند. انگار منتظر یک «اما»ی اعصاب خردکن بودند. آقای تربیت ادامه داد: اما می‌شه از خودمون بپرسیم چی کار کردیم که بچه‌هامون این طور شدن؟ و چی کار باید می‌کردیم که این طور نشن؟ بچه‌های نکرده بچه‌های ما دروغ‌گو و تبل به دنیا اومدن یا این که روی بچه‌های شون حک شده که ترسو باشن؟! چرا یه بار خودمون رو محاکمه می‌کنیم؟! یعنی شما همه خودتون رواز هر جور اتهامی تبرئه می‌کنید؟ وقتی رضی و شاکي یکی می‌شه، نتیجه دادگاه از پیش معلومه. می‌خوام این جا از شما اجازه‌ای بگیرم.

آقای تربیت کمی ساکت شد تا پدر و مادرها از او بپرسند: «چه اجازه‌ای؟»؛ اما کسی چیزی نگفت. آقای تربیت هم ادامه داد: اجازه بدید بچه‌ها شاکي باشن و شما جای متهم باشید. من هم قاضی. من اتهام رو بخونم و شما از خودتون دفاع کنید.

تا آقای تربیت این حرف رازد، خون والدین به جوش آمد و کلاس، پُرشد از همه‌مه. آقای تربیت باز هم به حرف‌هایش ادامه داد و گفت: تا وقتی که شما خودتون رو شاکي می‌دونید و بچه‌ها

و زمین و زمان رو مٚهم می‌کنید، نمی‌تونید توی تربیت بچه‌هاتون اتقاقای خوب تولید کنید. با همه‌همه هم مسئله‌ای حل نمی‌شه. اجازه بدید من حرفام رو بزنم و شما جواب بدید.

والدین خیلی ناراحت بودند. برای همین هم چیزی از همه‌همه کلاس کم نمی‌شد. آقای تربیت گفت: اصلاً من از کلاس بیرون می‌رم. شما حرفاتون رو با هم بزنید و اگه به نتیجه رسیدید، خبرم کنید تا حرفایی رو که دوست دارم از زبون بچه‌ها بزنم، با شما در میون بذارم و شما هم جواب بدید. فقط قبل از رفتن باید بگم که فکر می‌کنم نباید از کلمه «اتهام» استفاده می‌کردم. اگه ناراحتون کردم، من رو ببخشید.

آقای تربیت با گفتن از کلاس بیرون رفت. مبصر از پدر و مادرها خواست که ساکت شوند. آرام آرام همه‌همه فروکش کرد. پیرمردی خوش چهره که در گوشه کلاس بنشسته بود و از اول تا همان موقع کسی جز لب‌خند چیز دیگری از او ندیده بود، از مبصر اجازه گرفت که چند کلامی حرف بزند. مبصر هم به او اجازه داد. *

پیرمرد به عصای چوبی‌اش تکیه داد و بلند شد. دستی به محاسن ابریشمی‌اش کشید و با چشمانی که پشت شیشه عینک قدیمی و زیر ابروان پُرپشت و سفیدش جا خوش کرده بودند، نگاهی به دور تا دور کلاس انداخت و گفت: همه آقای تربیت رو خوب می‌شناسیم. جز خیر، چیز دیگه‌ای برای ما و بچه‌هامون نخواستہ و نمی‌خواد. حالا اگه حرفی می‌زنه که به مذاق ما خوش نمی‌آد، دلیل نمی‌شه که این قدر همه‌همه کنیم. الان آقای تربیت

به این نتیجه رسید که از کلاس بیرون بره تا ما آروم بگیریم. اصلاً بعید نیست خدای نکرده روزی تصمیم بگیره که از زندگی ما و بچه‌هامون بیرون بره. اون وقت می‌خوایم چی کار کنیم؟

پدر و مادرها ساکت بودند. حرف‌های پیرمرد از دل بر می‌آمد و لاجرم بردل می‌نشست. یکی از پدرها بلند شد و رو به پیرمرد گفت: حالا که آقای تربیت نیست، دوست دارم اعترافی بکنم.

پیرمرد با لبخند دل‌نشین و نگاه نافذش از او خواست که اعتراف کند. آن مرد گفت: فریادهای ما برای نشنیدن صدای آقای تربیت نبود، برای خاموش شدن صدایی بود که از درونمون بلند شده بود و داشت ما رو محاصره می‌کرد. حرف‌های آقای تربیت، اون صدای بلندتر کرده بود. همه‌مون آقایی تربیت، حرف زننه تا صدای درونمون بلندتر نشه.

بعد از این حرف، همه سرها پایین افتاد. پیرمرد به مبصر گفت که برو و آقای تربیت را خبر کند. مبصر از کلاس بیرون رفت. سکوت همه کلاس را فرا گرفته بود. کسی حتی به بغل دستی‌اش هم نگاه نمی‌کرد. انگار همه از هم خجالت می‌کشیدند.

چند لحظه‌ای گذشت. در کلاس باز شد. مبصر وارد شد. سرها همچنان پایین بود. همه منتظر صدای پای آقای تربیت بودند. انتظارشان به پایان رسید و آقای تربیت وارد کلاس شد. لبخند ملیحش را هنوز روی لب داشت. مبصر گفت: «بر پا!». همه سر به زیر روی پا ایستادند. آقای تربیت نگاهی به جمع انداخت. سلامی کرد و از همه خواست که بنشینند. مبصر گفت: «بر جا!». همه نشستند؛

اما پیرمرد همچنان به عصایش تکیه داده و ایستاده بود. آقای تربیت از او هم خواست که بنشینند. او از آقای تربیت اجازه صحبت خواست. آقای تربیت اجازه داد. پیرمرد آنچه را که گفته و شنیده بود، برای آقای تربیت گفت. حرفش که تمام شد، اجازه گرفت و نشست.

کلاس ساکت بود. آقای تربیت هم حرفی نمی زد. چند دقیقه ای به سکوت گذشت. آقای تربیت به پدر و مادرها نگاه می کرد. همه سرشان زیر بود و جز پیرمرد کسی به او نگاه نمی کرد.

پیرمرد دستش را به نشانه گرفتن اجازه بلند کرد. آقای تربیت سرش را به نشانه تأیید تکان داد. پیرمرد به عصایش تکیه داد و بلند شد. بی آن که حرفی بزند، به سمت تخته به راه افتاد. کسی هنوز سرش را بالا نکرده بود.

پیرمرد از سر جایش بلند شد و نزدیک تخته که قدم زد، کسی صدای پایش را نشنید. او حالا کنار ایستاده بود. با نگاهی به آقای تربیت از او اجازه گرفت که تکه گچی را بردارد و روی تخته چیزی بنویسد. آقای تربیت این بار با لبخندش اجازه داد. پیرمرد تکه گچ سفیدی را برداشت و روی تابلو نوشت:

مرا ساکت نکنید. سکوت من، انتهای زندگی است.

امضا: وجدان

پیرمرد این را نوشت و از کلاس بیرون رفت. حالا صدای پای پیرمرد بلند و رسا شنیده می شد. آقای تربیت ساکت بود. پدر و مادرها هم ساکت بودند. در این سکوت، بیشتر از آن همه می شد صداها را واضح و بلندی را شنید. صداها همه شبیه صدای پیرمرد بود؛ دل نشین و نافذ.

آقای تربیت دوست داشت حرف بزند؛ اما ترجیح داد چند دقیقه‌ای به سکوت خویش ادامه دهد تا خلوت والدین و وجدانشان به هم نریزد.



شکر خدای مهربان که هشت کتاب از مجموعه من دیگر ما را پشت سر گذاشتیم و حالا به کتاب نهم رسیده‌ایم. از کتاب هشتم وارد محله کرامت در شهر زیبای تربیت شدیم. در آن جا از آثار کرامت حرف زدیم و معلوم شد بسیاری از دغدغه‌های تربیتی ما با تربیت کریمانه پاسخ داده می‌شوند. کتاب هشتم به ما گفت که ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های تربیتی برخوردار نبودن از تربیت کریمانه است.

از ابتدا تا انتهای کتاب هشتم سوالی ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کرد: برای بهره‌مند شدن از میوه‌های شیرین کرامت چه باید کرد و چه نباید کرد؟ از آن جایی که توصیه‌های کرامت حجم قابل توجهی از اوراق را به خود اختصاص داد، پاسخ به این سؤال به کتاب نهم کشیده شد؛ اما از همین حالا باید بگویم که این پاسخ در کتاب نهم به انتها نمی‌رسد. روش‌های تربیت کریمانه، از موضوعاتی نیست که بتوان آن را در یک کتاب به پایان رساند.

این کتاب با دو بخش، عهده‌دار بیان روش‌های تربیت کریمانه شده است. بخش یکم: «چشم‌هایی که عکاس می‌شوند» و بخش دوم: «رفتارهایی که سنگ یا الماس می‌شوند».

در بخش یکم نقش گزاره‌های تصویری را در تربیت کریمانه بررسی کرده‌ایم. در این بخش به صورت نمونه چهار مورد از آثار

تربیت کریمانه را که در کتاب هشتم آمده بود، در قالب گزاره‌های تصویری بیان کرده‌ایم. این چهار نمونه در چهار فصل ارائه شده که به ترتیب عبارت‌اند از:

باران شویم روی بدی‌های دیگران! (جواب دادن بدی با خوبی)
ما بر مدار حق، چه به سود و چه بر زیان! (حق‌پذیری)
خدمت به خلق، راه رسیدن به آسمان! (کمک به دیگران)
راز کمال تو مُدارا بُود، بدان! (مُدارا).

در بخش دوم این کتاب به سراغ گزاره‌های رفتاری رفته‌ایم و در دو فصل به بررسی این گزاره‌ها پرداخته‌ایم که به ترتیب عبارت‌اند از: رونق کنیم خوان کَرَم را به هریان! (تربیت کریمانه در محدوده گفتار) در باغ گل بویش، نهال کَرَم نشان! (تربیت کریمانه در محدوده عمل). تربیت کریمانه در محدوده عمل، مثنوی هفتاد من کاغذ است که باقی مانده آن را باید در کتاب‌های بعدی پی بگیریم.

امید است که تا رسیدن به کتاب دهم، با به کارگیری این روش‌ها راه تربیت کریمانه را پیش پای فرزندان بگشاییم. راهی را که آغاز کرده‌ایم، پُرپیچ و خَم‌تراز آن است که بدو دعای صاحب‌دلان به پایان برسد. من دیگر ما همچنان محتاج دعا‌های خیر شماست. او را از دعای خیرتان محروم نکنید.

شماره سامانه پیامکی ما (۳۰۰۰۱۵۱۵۱۰) را به خاطر داشته باشید و ما را از پیشنهادها، انتقادات و تجربیات خود، مطلع سازید.

در کتاب هشتم با برشمردن آثار تربیت کریمانه به دنبال آن بودیم که اهمیت و جایگاه آن را نشان دهیم. توجه به این آثار نشان می‌دهد بسیاری از مشکلات پیش آمده در تربیت فرزندان به دلیل نقص ما در تربیت کریمانه است. حالا وقت آن رسیده که به سراغ قسمت اصلی این بحث برویم.

در قدم به قدم این بخش آثار تربیت کریمانه را مرور می‌کنیم تا انگیزه کافی برای عمل کردن به آنچه در این بخش می‌آید، داشته باشید.

وقتی در باره روش‌های تربیت کریمانه سخن می‌گوییم، یادمان باشد که در باره یکی از ارکان اصلی تربیت حرف می‌زنیم. دست کم گرفتن روش‌های تربیت کریمانه، بسیاری از تلاش‌های ما را در تربیت فرزندانمان کم‌نتیجه یا بی‌نتیجه می‌کند و حتی ممکن است تلاش‌های ما در مسیر تربیت فرزندانمان را به عکس چیزی که به دنبالش هستیم تبدیل کند.

اگر در باره نتیجه عکس تردید دارید، یک بار بحث ساز و کار

تربیت را در کتاب اول همین مجموعه بخوانید. در آن جا گفته‌ایم: «تربیت، یک ساز و کار (سیستم) است. ساز و کار، اجزای به هم پیوسته و هماهنگی است که در یک ارتباط تعریف شده، نتیجهٔ مشخصی را ایجاد می‌کند. اختلال در قسمتی از ساز و کار، موجب اختلال در رسیدن به هدفی می‌شود که برای آن ساز و کار تعریف شده است»^۱.

وقتی می‌گوییم «تربیت کریمانه یکی از ارکان اصلی تربیت فرزند است»، حواسمان هست که «ارکان» جمع «رکن» است و رکن، به معنای پایه‌ای است که بدون آن نمی‌توان به ساختمان تربیت اعتدال کرد. در نماز هم رکن به جزئی می‌گویند که اگر ترک شود، نماز باطل می‌شود. چه عمدی باشد و چه سهوی.

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که در مسیر تربیت فرزندان وجود دارد، جدی نگرفتن مسائل تربیتی به وسیلهٔ والدین است. امیدوارم بحث مفصلی که دربارهٔ آثار تربیت کریمانه داشتیم، بتواند همهٔ شما مخاطبان گرامی را نسبت به این رکن تربیت، حساس کند و انگیزهٔ کافی را برای عمل به شما بدهد.

یک نکتهٔ دیگر را هم بگویم و وارد بحث روش‌های تربیت کریمانه شوم. هیچ یک از مسائل تربیتی را که در فرهنگ دینی بر آن تأکید شده، دست کم نگیرید. برخی از این روش‌ها مثل فوت کوزه‌گری هستند؛ به ظاهر ساده و پیش پا افتاده، ولی در واقع بسیار تعیین کننده و اساسی.

۱. بحث کامل ساز و کار تربیت را در کتاب اول از همین مجموعه با عنوان

جوجه‌های رنگی و بچه‌های فرهنگی (ص ۷۳ - ۸۱) بخوانید.

یادمان باشد که مادر تربیت دینی بر سرِ کلاس خدا و اهل بیت علیهم السلام نشسته ایم که واژه به واژه درسشان، سرشار از حکمت است. اگر کسی آنچه را خدا و اهل بیت علیهم السلام در تربیت به ما یاد داده اند، اجرا کرد و نتیجه ای را که دلش می خواست نگرفت، خیالش آسوده است که در محضر خدا و اهل بیت علیهم السلام روسفید و سر بلند است.^۱ با همین مقدمه و به امید این که همه ما عزم راسخ برای در پیش گرفتن روش های تربیت کریمانه را داشته باشیم، به سراغ این موضوع مهم می رویم.

www.ketab.ir

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الْوَلَدُ سَبْعٌ سَبْعَ بَسْنِينَ وَ عِبْدٌ سَبْعَ بَسْنِينَ وَ وَزِيرٌ سَبْعَ بَسْنِينَ. فَإِنْ رَضِيَ اخْلَاقَهُ لِاحِدٍ وَ عَشْرِينَ وَ إِلَّا فَاضْرِبْ عَلَى جَنْبِهِ فَقَدْ أَعْدَرْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فرزند هفت سال مولا، هفت سال بنده و هفت سال وزیر است. پس اگر در سال بیست و یکم از اخلاق او راضی بودی [که خدا را شکر]، و گرنه او را واگذار که در پیشگاه خدا معذوری» (مکارم الأخلاق، ص ۲۲۲).